

تحقیق و نوشته:
علی اصغر جهادگیری

کندلوس

تحقیق و نوشته: علی اصغر جهادگیری

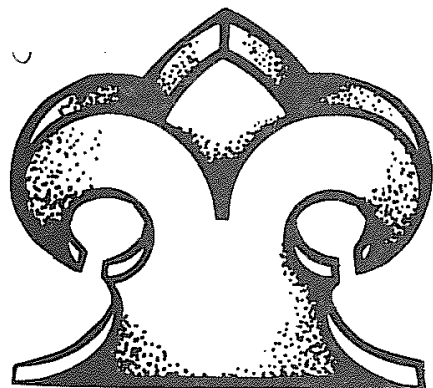


KANDELOUS

BY

ALI A. JAHANGIRY

TEHRAN, IRAN, 1988



برداشتی از نقش چوبین ایوان امامزاده
فضل و فاضل دهکده کندلوس

کتاب درو

تحقیق و نوشته :
علی اصغر جهانگیری

پیشکش به مردان و زنانی که عاشق مرز و بوم خویش اند.

کندلوس

از انتشارات: مؤسسه فرهنگی و هنری

فرهنگ مردم کندلوس
تحقیقی در خور تحسین

بقلم: استاد سید ابوالقاسم انجوی شیرازی

از زمانی که فرهنگ غربی و تجدید همراه آن در ایران نفوذ یافت و بی آنکه به درستی نقد و بررسی و شناخته شود، روبه گسترش نهاد، تعداد معدودی از پیش کسوتان ادب و فرهنگ کشور که آینده جامعه و مملکت را روشنتر می‌دیدند به درستی دریافتند که تجدید نورسیده فراگیر است و هر قدر گسترش یابد به خط مستقیم، فرهنگ مردم و سنت‌های قومی را هدف خواهد گرفت. آنان، آن خوبان قرن ما می‌دیدند که نفوذ و رواج و اشاعه نوگرایی، امری قهری است و در چنین وضعی جامعه به وجود خردمندانی نیاز دارد که سود و زیان این پدیده نوظهور را به درستی بسنجند و جامعه را در مسیر درست و معقول و به موازات و ملازمت فرهنگ و تمدن درخشان گذشته ما رهبری کنند تا، هم از جنبه‌های مفید و مثبت فرهنگ از آب گذشته بهره بگیریم، هم از جنبه‌هایی که با طبیعت و طبع جامعه ناسازگار است دور بمانیم ولی با تأسف بسیار چنین نشد. چه، امری آسان و سهل الوصول نبود، به زبان آسان می‌آمد اما در عمل خیلی دشوار بود به ویژه آنکه در آن دوران دستگاه اجرایی کشور از وجود خردمندانی عالم و مجرب — که از جهان بینی لازم و کافی بهره‌ور باشند و فرهنگ غرب را به درستی بشناسند و از موهبت شناخت و ساخت جامعه نیز برخوردار باشند — به کلی بی‌نصیب بود یا اگر هم تک و توکی بودند مقامات و مشاغل اساسی را در عهده کفایت آنان نمی‌نهادند.

شماره ثبت ۳۳۷۲

- ✽ نویسنده: علی اصغر جهانگیری
- ✽ طراحی جلد و تنظیم صفحات: ناصر همدانی
- ✽ حروفچینی: کامپوست زمانی
- ✽ لیتوگرافی: پگاه
- ✽ چاپ اول: بهار ۱۳۶۷
- ✽ چاپ دوم: تابستان ۱۳۷۵
- ✽ تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
- ✽ چاپ: سجاد
- ✽ صحافی: تهران
- ✽ ناشر: موسسه فرهنگی جهانگیری

تهران - خیابان مفتاح شمالی، کوچه درفش، شماره ۳۱، تلفن: ۸۸۳۳۸۳۸

کلیه حقوق طبق مجوز شماره ۱/۸۳۸-۲۱ تاریخ ۱۳۶۷/۷/۲۳ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی محفوظ است

اگر زمام امور در کف چنان افرادی بود، البته رخصت نمی‌دادند که در عوض بهره‌گیری از جنبه‌های تجدد سازنده و ثمربخش، تجدد بولوارهای فرنگ و مفساد حواشی خیابانهای پاریس و لندن، کشور ما را فرا بگیرد. آری، آن خردمندان اگر مصدر کار بودند به همان راهی می‌رفتند که رهروان خردمند غرب رفته و کشورهای خود را رهبری کرده بودند، به عنوان مثال در می‌یافتیم که در مورد حفظ میراثهای فرهنگی خود چه کرده‌اند و در پیوستن گذشته با حال، چه تدبیری اندیشیده‌اند؟

آن کشورها با آنکه در صنعت به کمال و در تجدد به اوج رسیده بودند ارج و مقام میراثهای فرهنگی خود را از یاد نبردند و باز شناختند و قدر دانستند و به حفظ و حراست آنها پرداختند و از آن مواریث کهن برای روزگار نو و بارور ساختن فرهنگ زمان خود به فراوانی و شمول بهره جستند. بزرگان مال‌اندیش و فرزانه به علوم انسانی و از جمله به گردآوری مواد فرهنگ مردم عنایت خاص کردند و با تألیف کتابها و تأسیس موزه‌ها و تشکیل مجامع علمی فراوان، فرهنگ گذشته خود را از نابودی و فراموشی رهانند ولی گروه معدود دانش اندوختگان و فرنگ‌رفتگان ما چون اقوام آن سامان را با هموطنان خود و سرزمین بلند آوازه خویش را با دیار آنها سنجیدند از اینهمه فاصله و تفاوت دچار حیرت و حسرت و گرفتار عقده حقارت شدند و به غلط پنداشتند داشته‌ها و گذشته‌هاشان موجب این تباعد و تفاوت شده‌اند پس داشته‌ها و گذشته‌های خویش را خوار و بی‌مقدار شمردند و به همه جلوه‌های فرهنگی و میراثهای معنوی خود به دیده بی‌اعتباری — حتی خفت و سرشکستگی — نگریستند و کوشیدند تا از آنچه خود دارند دور شوند و به آنها تشبه و تقرب جویند آنهم تشبیهی تنک مایه و سطحی، یعنی ظاهر و ظاهر را گرفتند و باطن و باطن را رها کردند.

دنباله چنین برخورد و استنتاجی تا بدانجا کشید که مردم شهرستانها نیز در مقابل پایتخت نشینان متجدد به همین بلای فکری و مسکنت روحی و طاعون عمومی مبتلا شدند. جوان مدرسه رفته روستائین یا شهرستانی که به دانشگاه می‌آمد و در سخن گفتن لهجه محلی داشت در قبال زبانی که در تهران رایج بود و «رادوی» نیز به همان شیوه سخن پراکنی می‌فرمود احساس بیگانگی و غربت و حقارت میکرد و به ویژه آنکه همدارسان جوانی بی‌غرض اما بی‌تجربه او، همشاگردی پاکدل شهرستانی خود را دست می‌انداختند و لهجه او را وسیله تفتن و مزاح می‌ساختند. با چنین وضع و حالی خیلی طبیعی بود که جوان معصوم مجاهدت کند تا لهجه ولایتی و محلی خود را از یاد ببرد و به زبان کج و کوله نادرست و کذائی «رادوی» حرف بزند و سرانجام، خیلی ساده و خود به خود هزاران لغت و ترکیب شسته و رفته صیقل خورده خوش آهنگ و گوشنواز اصیل و محلی — که همه از خاندان زبانهای این سرزمین بود — ضبط و ثبت نشده از یادها برود. تأثیر منفی رادیو و مطبوعات تهران — و در سالهای اخیر تلویزیون — به همین جا ختم نمی‌شد، گوش داشتن به رادیو و تماشای تلویزیون، از موجباتی بود که بتدریج و خواه ناخواه، باعث یکدست شدن زبان مردم سراسر کشور حتی سالخورده‌گان بشود.

در صورتی که هر گاه لغات و ترکیبات و اصطلاحات زبانها و لهجه‌های این مرز و بوم گردآوری میشد — حتی اگر هنوز هم بشود — چندین برابر لغات و ترکیبات فارسی دری خواهد بود و چه غنائی باین زبان میدهد؟ ... همین مقدار مختصر که به همت پژوهندگان و محققان دانشور ما گردآوری شده و انتشار یافته است بهترین گواه این مدعا است.

اینها که گفته شد بعنوان نمونه بود ورنه تمامی موارد و مصالح فرهنگ مردم (اعم از امور مادی یا معنوی همچون اصول مستحکم و معتبر شهرسازی، بافت درست و معقول شهرها، طرح دقیق خانه و مسکن، خوردنیها و نوشیدنیها، پیشه‌ها و حرفه‌ها، افسانه‌ها و مثلها، ترانه‌ها، بازیهای کودکان و بزرگسالان، سرگرمیها، جشنها و شادیها، موسیقی، نقاشی و نگارگری و تذهیب، صنایع دستی و هنرهای گوناگون، کاشیکاری، هنر آفرینی بر روی چوب و فلز و با چوب و فلز، محصولات بافتنی لطیف محلی، پوشاکها و طرحهای هوش ربای پارچه و فرش و گلیم و جاجیم و اشیاء زینتی و خلاصه جلوه‌های گوناگون هنر و فرهنگ غنی و محتشم این سرزمین که هر یک بی‌آنکه زبان داشته باشد با آدمی حرف میزند همه و همه مهجور و متروک ماند بطوری که در باره هر کدام بیندیشیم جز دریغ بسیار و اندوه گرانبار حاصلی ندارد.

خانه‌ها مان را بی مطالعه و از سر تقلید و چشم هم چشمی ابلهانه در هم کوفتیم، خانه‌هایی را نابود ساختیم که پدران و نیاکان ما از برکت فرهنگ دیر پای و پیروی از فهم و ادراک فطری، موافق وضع طبیعی و شرایط اقلیمی شهر و دیار خود و خیلی راحت و سنجیده ساخته بودند و اگر هم میخواستیم وسائل رفاهی کنونی را بر آنها بیفزائیم می‌توانستیم با مختصر تصرفاتی، اسباب آسایش امروزی را نیز در آنها تبیین کنیم اما چنین نکردیم بلکه خانه‌هایی ساختیم که تابستانها همایه تنور نانوائی و زمستانها همایه یخچالهای قدیم است و ناگزیریم که در نیمه از سال به مدد «کولر» و دیگر اسباب سرد کننده آنها را خنک نگه داریم و نیمه بعدی سال به وسائل گوناگون، همانند کوره آهنگری هوای گرم در آنها بدمیم.

شهرها مان نیز از تعرض و تخریب ما مصون نماند. بافت زیبای شهرها را که در هر منطقه‌ای منطبق با حاجت اهالی و اوضاع طبیعی و اقلیمی آن نقطه بود در هم کوفتیم و همه را بی هویت و بی حیثیت ساختیم و اینهمه را بدان سبب مرتکب شدیم که می‌خواستیم فرنگی مآب شویم. همین جا بی درنگ و به تاکید و تصریح تمام بگویم که بحث ما بر سر جنبه‌های مثبت و مفید فرهنگ غرب نیست. آنچه از علوم و فنون آموختیم، در جای خود محفوظ و گرمی است و در مورد آن، مناقشه و خلافتی نیست که آموختن این علوم و فنون ضرورتی است انکارناپذیر، سخن بر سر آنست که آنچه ثمربخش بود و آموختنی، کم آموختیم و آنچه به حال ما مضر بود و جنبه‌های منفی فرهنگ غرب به شمار می‌آید فرا گرفتیم و اینهمه بدان سبب بود که غرب را از جمیع جهات و چنان که شاید و باید نشناخته بودیم.

در همان اوضاع و احوال که مملکت در اختیار زمامداران «تنک مایه» و بی‌خبر از جهان بود و با نظری سطحی به اموری نگریستند و اکثر قریب به اتفاق، موجوداتی معمولی و «پائینتر از معمولی» بودند فرهنگ مردم — که تاریخ شفاهی و ذهنی و راستین توده‌های این سرزمین و آینه تمام نمای خصایل و صفات و شخصیت و اخلاق و گذشته بسیار غنی و پر بار ساکنان این مرز و بوم بود — مورد بی‌اعتنائی قرار گرفت و به عمد فراموشانده شد.

در این زمان تنها معدودی هوشمندان روشن بین و دوراندیش مانند دهخدا، جمالزاده، حسن مقدم، بهروز و هدایت بودند که در راه مبارزه با امحاء این آثار گامهای مؤثر برداشتند و به نسل درس‌خوانده و جوانان فرهنگ دوست نیز هشدار دادند تا درصدد گردآوری مواد فرهنگ مردم برآیند. آثار

این بزرگان پیش کسوت چون انتشار یافت مشوق و راهنمای گروهی از محققان گردید و در زمینه مردم‌شناسی و فرهنگ مردم آثاری ارزشمند در وجود آمد. ناگفته نباید گذشت که عملکرد هدایت در این زمینه جایگاهی خاص دارد و در خور بخشی جداگانه است.

موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی وابسته به دانشگاه تهران و اداره فرهنگ عامه وزارت فرهنگ و هنر آن زمان نیز به کوششهای مفید و ارزنده پرداختند اما وسعت میدان عمل و پهنای کارچندان بود که کوششی افزونتر، همه گیر و عام را طلب میکرد و به خصوص آنکه در دستگاه حکومت، شیفتگی غریبی نسبت به تجدید ینگه دنیائی مشاهده میشد که به خودی خود عوارض تجدید پیشین را مضاعف می‌ساخت. استنباط نکته دانان، این بود که مجامعی نیز این آتش را دامن می‌زنند به طوری که اگر چند سالی بدان روان پیش می‌رفت رابطه مردم این سرزمین با گذشته خود بیش از پیش فراموشانده و گسیخته شده بود. این ماجرا در حدود سال ۱۳۴۰ خورشیدی به بعد شدت و سرعت بیشتر پیدا کرد. خطر، جدی بود و رودر رو. در خلوت یاران همفکر و محرم رای زدیم. صلاح در آن دیده شد که به وسیله امواج رادیو پیشرفت این پدیده نوظهور تا حد ممکن خنثی و بی اثر و از زهر، پادزهر تعبیه شود. علت وجودی برنامه رادیویی «فرهنگ مردم» شتاب گرفتن همان موج نوگرایی و تجدید خوش ظاهر و بد باطن بود، ضرورت زمان ایجاد میکرد که مردم به ارزش والای فرهنگ خود به صورتی هر چه وسیعتر بیندیشند و خود قلم به دست گیرند و فرهنگ خویشان را خود بر روی کاغذ آورند و به صورتی همگانی با هجوم فرهنگ بیگانه نوگرایی کذائی به مقابله برخیزند، و این نخستین بار بود که مردم در سرنوشت فرهنگی سرزمین خود شرکت می‌جستند. گرچه نویسنده این سطور و همکاران و همفکران وی در تحقق این هدف والا شواربهای بسیار تحمل کردند اما نتیجه کار، خوشبختانه درخشان و قرین توفیق بود.

در همان اوقات، مکرر در مکرر به همکاران توصیه می‌کردیم که در گردآوری مطالب و مواد فرهنگ مردم — به ویژه فرهنگ مردم زادگاه خود — تسریع کنند زیرا که گذشت زمان و اشتغالات هنی همگان موجب فراموش شدن و نیست شدن آنها خواهد شد.

اینک نیز که این کلمات به رشته تحریر در می‌آید و آن کار عظیم علمی و گسترده دوره فترت خود را طی میکند همان وسائیل فراموشی و همان مشکلات زندگی و مشغولیات ذهنی همچون گذشته — و پرنیر و تراز گذشته — در کارند و ذره‌ای از ضرورت بلکه وجوب ادای این دین و ایفاء این وظیفه کاستی نپذیرفته، سهل است که بر اهمیت آن فزوده است و جوانان تازه نفس و فرهنگ دوست، هر قدمی که در این راه بردارند خدمتی بس گرانقدر کرده‌اند و منت پذیر آنان باید بود.

اگر باین امر بهای گران داده میشود، از سر عبارت پردازی و تعارف مجازی و مجیزی نیست. ایفاء این وظیفه در حکم ادای یک دین و انجام دادن یک واجب عینی است. سخن از چیز کم ارجی نیست. سخن، از فرهنگ عامه این مملکت است که باید به همت جوانان دانش پژوه باقی بماند و اگر غفلت شود نابودی آن قطعی است و به خصوص، از این نکته دقیق و ظریف، غافل نشاید شد که بین فرهنگ مکتوب و رسمی با فرهنگ شفاهی و ذهنی تفاوتی آشکار موجود است:

آنچه از علوم و معارف رسمی یا مکتوب بازمانده، باقی ماندنی است و هر گاه که بر تصحیح و تنقیح و طبع و نشر آنها همت گمارند دیر نمی‌شود. آنچه در خطر نابودیت این مطالبی است که سینه به سینه تا به امروز رسیده است و جز حافظه و ذهن بزرگسالان هر نقطه، گنجینه و محفظه‌ای ندارد، عمر هیچکس هم ابدی نیست و با رفتن هر فرد آگاه و با فرهنگ محل، بخشی از آن گنجینه نیز محذوم میشود.

پس، آنجا که ایفاء این وظیفه، ادای یک دین و همچون یک واجب عینی به قلم آمد مبالغه‌ای در کلام نبود. در این روزگار هر فرد فاضل و درس خواننده در این راه گام بردارد در خور تجلیل و بزرگداشت خواهد بود. سپاس نگارنده این سطور از نویسنده فاضل و فرزانه این کتاب آقای مهندس علی اصغر جهانگیری — که از زمره فرزندان خلف این آب و خاک هستند — از همین رهگذر است امید آنکه جوانان دانش دوست به ایشان تاسی جویند و این خدمت گرانقدر علمی را ادامه دهند.

آقای مهندس جهانگیری از چند سال پیش به موازات کارهای علمی و تحقیقی دیگری که داشته‌اند درباره زادگاه خود نیز این کتاب ارزشمند را تدوین کرده‌اند و مباحث متعددی را مورد مطالعه قرار داده‌اند که پاره‌ای از آنها خارج از حیطه معلومات ناچیز این بی‌مقدار است اما در زمینه «فولکلور» یا فرهنگ مردم زادگاهشان «کندلوس» جهد وافی مبذول داشته‌اند و علاوه بر آن با صرف سرمایه‌ای گزاف و همتی در خور تحسین در زادگاه خویش بنائی عظیم پی افکنده آنرا «فرهنگسرای کندلوس» نامیده‌اند. این بنا در حقیقت موزه‌ای است گرانبها و دیدنی از نفایس اشیاء و مصنوعات محل و آنچه مربوط به فرهنگ گذشته و حال این نقطه است، همچنین با ضبط دقیق موسیقی اصیل محلی، این رشته هنری را نیز بقا بخشیده‌اند. اگر این کار علمی و تحقیقی نیاز به تکمیل بیشتر داشته باشد همت و حوصله نویسنده ارجمند ما پاسخگوی آن خواهد بود و جای خرده گیری نیست.

اینک وقت آنست که با ستایش از این اثر ارزنده و آرزوی توفیق بیشتر برای مؤلف محترم، سخن را به پایان بریم که خواجه شیراز فرموده:

کمال سر محبت بسین نه نقص گناه
که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند.

سید ابوالقاسم انجوی
«شیرازی»

تیاوران — جمال آباد — اسفند ماه یک هزار و سیصد و شصت و شش خورشیدی

* شرح این «دوران» و این خون جگر را رجوع کنید به، مقدمه‌هایی که نویسنده این سطور بر: فرهنگ مردم سرستان، اثر صادق همایونی و «تخیل و مثل و گل به صورت چه کرد؟» نوشته است و بر اثر نبودن کاغذ هنگی نایاب!

الفبای مصوت این کتاب

A	آ	م
Ä	آ	ن
B	ب	و
P	پ	ی
T	ت + ط	أ (در کلماتی نظیر اوزر OZER به معنی .. باد سرد
S	ث + س + ص	همچنین صدائی معادل صدای eu در زبان فرانسه. گاهی
J	ج	این صدا را بصورت ö نمایش می‌دهند ولی در این کتاب ما
C	چ	برای این صدا هم همان علامت O را بکار برده ایم یعنی
H	ح + ه	کلمه گوگ (به معنی گوساله) را که باید بشکل نوشته شود بصورت gok نوشته ایم)
X	خ	او (نو، رو = برو
D	د	او (در کلمه فارسی بو bu و ترکی سو Su یعنی آب U
R	ر	او (مانند معادل U فرانسوی - مثل کلمه روز RÜZ) Ü
Z	ذ + ز + ض + ظ	أ (کشیده بین فتحه ممدود
Ž	ژ	وع مانند BALE. یعله)
Š	ش	إ (کوتاه)
و	ء + ه + ا	إ (کشیده)
Q	غ + ق	ای (در کلمه ایستی . Isti . یعنی گرم و گرما
F	ف	ئی (در کلمه کیش Kîs یعنی (کش)
K	ک (با تلفظ از مخرج پسکامی)	
G	گ	
L	ل	

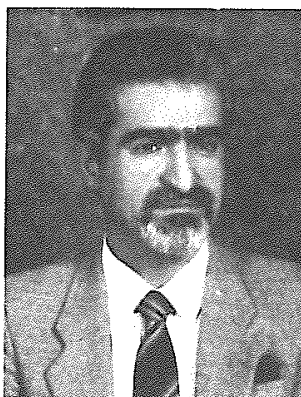
* در گویش کندلوس، کسره ایست که تلفظ آن اندکی به ضمه می‌خورد. نیز در پایان جمله‌ها و عبارات بویژه در پایان ترانه‌ها و عبارات آهنگین، الف مقصوره‌ای به زبان می‌آورند که در این کتاب با علامت Ā مشخص شده و تلفظ آن هم بین آی کوتاه و ضمه خفیف است. این دو مورد در زبان دری وجود ندارد و تلفظ صحیح و موافق تداول محل برای غریبه‌ها دشوار است.

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۱۳-۱۴	آشنایی با نویسنده
۱۵-۱۸	مقدمه چاپ اول
۱۹-۲۲	مقدمه چاپ دوم
۲۳-۲۴	مجموعه فرهنگی کندلوس
۲۵-۲۶	روستای من کندلوس
۲۷-۲۸	انگیزه برپایی مجموعه فرهنگی کندلوس
۲۹-۳۱	مازندران
۳۲	هنر
۳۳-۳۵	ریشه و نژاد بومیان مازندران - مقدمه
۳۶-۳۷	مختصری از زمین شناسی - ۵۰۰۰۰ سال قبل از میلاد
۳۸	شبهات زندگی این انسانها
۳۹-۴۳	کجور
۴۴-۴۸	جغرافیای میخساز

۱۱۲	مراسم نوروز و تحویل سال (سام مج)
۱۱۳-۱۱۵	اشیا، زینتی
۱۱۶-۱۱۷	مقیاسها (اوزان و مقادیر)
۱۱۸	انواع قراردادهای محلی در دامداری و کشاورزی
۱۱۹-۱۲۱	نام ظرفهای سفالی، مسی و چوبی
۱۲۲-۱۲۳	نام حیوانات در سن و سال مختلف
۱۲۴-۱۲۷	معروفترین نامهای حیوانات و القاب آنها
۱۲۸-۱۳۰	شیرواره
۱۳۱-۱۳۸	اسامی چراگاهها، کشتزارها، جنگلها و چشمه‌های معروف
۱۳۹-۱۴۴	اسامی درختان، درختچه‌ها و بوته‌های جنگلی منطقه کجور
۱۴۵-۱۷۰	گیاهان محلی
۱۷۱	افسانه‌ها
۱۷۲-۱۷۳	افسانه مینا و پلنگ
۱۷۴-۱۷۶	افسانه قوز بالا قوز
۱۷۷-۱۷۹	قصه هفت برادر
۱۸۰-۱۸۲	افسانه دیو
۱۸۳-۱۸۵	تعزیه خوانی
۱۸۶-۱۹۱	باورها
۱۹۲-۱۹۸	گاهشماري
۱۹۹-۲۵۲	گویش کندلوس
۲۵۳-۲۶۲	بازیهای محلی
۲۶۳-۲۶۵	القاب کسان (بی شناسنامه‌های دهکده)
۲۶۶-۲۶۸	دشنامها و نفرینها
۲۶۹-۲۹۶	توصیفها، تشبیهات و کنایه‌ها
۲۹۷-۳۰۱	دیروز، امروز، فردا

اسنادی در منزل آقای حسین جهانگیری در کندلوس میخساز بدین شرح دیده شد	۴۹-۵۰
تاریخچه جدید میخساز	۵۱
چگونه کندلوس بوجود آمد	۵۲-۵۴
مکانهای تاریخی میخساز	۵۵-۶۱
کسانی که از میخساز به نقاط دیگر مهاجرت کرده‌اند	۶۲-۶۸
همسایگان میخساز	۶۹-۷۲
راه قدیم میخساز به تهران	۷۳
دهکده میخساز به کجا می‌رود	۷۴
راهها	۷۵
تاریخچه قدیم کندلوس	۷۶-۷۹
رَد پای مغولان	۸۰-۸۲
چهره امروز کندلوس	۸۳-۸۵
سایر طایفه‌های ساکن کندلوس	۸۶-۸۸
خوراکهای محلی	۸۹-۹۰
موسیقی محلی	۹۱
صنایع دستی	۹۲
معادن	۹۲-۹۴
اودنگ	۹۵-۹۸
آسیاب	۹۹-۱۰۱
جت و ازال	۱۰۲-۱۰۴
پرورش کرم ابریشم	۱۰۵
زندگی اجتماعی و اخلاق عاقله	۱۰۶
دانش توده درباره اشیا، و موضوعات تاریخی	۱۰۷-۱۱۱



آشنایی با نویسنده

علی اصغر جهانگیری، نویسنده کتاب، به سال ۱۳۲۵ هجری خورشیدی در محله جورسره JURSARA، روستای کندلوس KANDELUS (میخساز) دیده به جهان گشود. چهار ماهه بود که به همراه خانواده خود به تهران آمد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان طوسی و دوره متوسطه را در دبیرستان هدف تمام کرد. سپس دوره لیسانس شیمی را در سال ۱۳۵۰ به پایان برد و در کارخانجات سیمان تهران به کار پرداخت. آنگاه به تحصیل ادامه داد و از دانشگاه پلی تکنیک تهران موفق به اخذ درجه فوق لیسانس شیمی در رشته پتروشیمی و الیاف مصنوعی گردید.

جهانگیری مدتی در امریکا، سپس با عنوان کارشناس در سازمان ملل متحد در کشور اتریش به کار و تحصیل پرداخت و رشته پلاستیک و پلیمر را نیز به پایان رسانید.

مشاغل وی مسئول تولید سیمان چاه نفت در کارخانجات سیمان تهران و مدیریت پروژه آلومینیوم دورال، پروژه‌های صنایع تولید دارو و سولفات سدیم تیدی و مدیریت عامل شرکت تولید دارو بوده است.

۳۰۲-۳۰۵	شعرها و ترانه‌های محلی
۳۰۶-۳۱۰	از دویستیهای امیرپازواری
۳۱۱-۳۱۴	ترانه
۳۱۵-۳۱۷	ترانه شهری و روستایی
۳۱۸-۳۱۹	هزل و هجو
۳۲۰-۳۲۱	چیستان
۳۲۲-۳۲۳	چاوشی
۳۲۴-۳۲۵	قصه برای کودکان
۳۲۶-۳۲۷	نوازش کودک
۳۲۸	گله از دوست و گله از روزگار
۳۲۹-۳۳۱	نوروزی خوانی
۳۳۲	چشمه انارون (شعر)
۳۳۳-۳۳۶	مجموعه مردم شناسی کندلوس
۳۳۷-۳۳۸	غار کمر بند
۳۳۹-۳۴۱	غار هوتو نزدیک تروجن قره طغان اشرف (بهشهر)
۳۴۲-۳۵۲	روزنامه سفر ناصرالدین شاه
۳۵۳-۳۷۲	کتاب نامه

جهانگیری در سال ۱۳۵۸ با تأسیس کارخانه تولید کننده مواد بهداشتی و پاک کننده بنام « هگران » به فعالیت در زمینه تولید مواد بهداشتی پرداخت و اینک نیز بهمین شغل اشتغال دارد.

همچنین ایجاد مجتمع کشاورزی کندلوس در سال ۱۳۶۹ و جمع آوری گیاهان علمی و ژنتیک از سراسر عالم بمنظور ایجاد اشتغال در دهکده کندلوس و تولید اسانس، عطر و داروهای طبیعی از جمله فعالیتهای نامبرده است که تا به امروز بالغ بر ۵۰ هکتار از اراضی دهکده به کشت و پرورش این گیاهان اختصاص یافته و به کشورهای اروپائی صادر میگردد.

امروزه در کنار موزه کندلوس پارک و رستوران کندلوس فعالیت دارد که درآمد آنرا صرف آموزش و پرورش مناطق محروم نموده است.

شرکت نوشدرمان تولید کننده داروهای طبیعی بر اساس استانداردهای بین المللی، یکی دیگر از فعالیتهای نویسنده است که با کپی سازی از داروهای اروپائی موفق به تولید پاره‌ای از داروهای بین المللی از منشا طبیعت شده است که احداث اولین کارخانه آن در ایران در دست بررسی و مطالعه است.

علی اصغر جهانگیری در خلال جنگ ایران و عراق و در میان تمام مشغله‌های متفاوت در سال ۱۹۸۷ موفق به اخذ درجه دکترا در رشته جامعه شناسی از دانشگاه North Field انگلستان گردیده‌اند.

مقدمه

خاطرات شیرین کودکی همیشه ماندگارترین و جاودانه‌ترین لحظه‌های زندگی هر انسانی است. دوری از زادگاه این دلبستگی‌ها و خاطره‌ها را شیرین‌تر و دلنشین‌تر می‌کند.

روزگاری که برای آموختن حرفه و دانش از روستای زیبا و با صفای خود دور افتادم و به ویژه از آن هنگام که باندنیای رنگارنگ و فریبنده غرب آشنا شدم — دنیایی که اثری از عواطف و احساسات بشری بخود ندیده و بی‌رنگی خود را با چراغ‌های الوان رنگ می‌دهد — دهکده زادگاهم با قامتی استوار در ذهنم تجلی می‌کرد و خاطره‌اش همواره در موجی از احساس و عواطف پاک انسانی غوطه‌ام می‌داد و مرا که بهره‌ای از نویسندگی نداشتم و سروکارم با ماشین و تکنولوژی بود بر آن می‌داشت تا مرثیه‌ای در غم از دست دادن آن همه اصالت و زیبایی بسرایم.

پس از سالها که دوباره به جستجوی خاطره‌ها و یادبودهای شیرین کودکی مشتاقانه به روستای زادبومی خود شتافتم، بجز یکی دو نفر که کلاه نمدی بسر داشتند همه را باشلوار جین و بلوز خارجی دیدم. ظرفهای زیبای سفالین جای خود را به ملامین داده بود، روستایی شلیته و پیراهن خود را از نگاه بیگانه پنهان می‌کرد و آوازه‌های از آهنگهای رادیوالهام می‌گرفت. لباسهای پشمی و جاجیم‌های رنگارنگ دستباف، جای خود را به پارچه‌هایی داده بود که از شهر خریداری شده بود و دیگر اثری از دختری که از چشمه باسبواب بگیرد و خود را از چشم نامحرم مخفی کند دیده نمی‌شد. روستا که با نغمه پرنندگان خوشخوان بیدار می‌شد اینک با صدای ارّه موتوری که به جان درختان جنگل افتاده بود از خواب بر می‌خاست.

خوب بخاطر دارم که در گذشته اگر کسی برای زیارت مشهد می‌رفت با آواز چاوشی از همه ده خداحافظی می‌کرد و مردم برای دعا و ثواب باو پول می‌دادند تا بجای ایشان نایب الزیاره باشد.

اگر کسی خانه می‌ساخت اهالی خود را موظف می‌دانستند یک روز به رایگان و افتخاری در ساختن خانه به او کمک کنند. روح تعاون و همکاری به زیبایی در دهکده متجلی بود و همه گوش به زنگ بودند تا در رفع هر نوع گرفتاری و مشکلی، همسایه و همولایتی خود را یاری و توان دهند. امروز دیگر کمتر اثری از این احساس و عاطفه در روستاهای این سرزمین پهناور به چشم می‌آید.

نسل جوان که بیشتر در شهرها بزرگ شده و درس خوانده به زبان فارسی با یکدیگر صحبت می‌کند و کمتر دیده می‌شود که به گویش محلی گفت و گو کند و آنان که هنوز با زبان مادری و محلی خود آشنایند، سخن گفتن به زبان شیرین و زادبومی خود را مایه ننگ و موجب حقارت می‌دانند. کمک و همیاری در کار و زندگی جای خود را به تفرّد و خود خواهی داده، مانند جامعه شهری، تنهایی و بیکی روح انسانها را می‌آزارد.

برخورد با مسائل سیاسی و گرایشهایی که هر جوان به اقتضای سن و سال خود با مسائل اجتماعی دارد موجب گردیده تا افرادی که تا دیروز یکدیگر

را عمو خطاب می‌کردند و رابطه عمیق خانوادگی و خونی بین آنان حکمفرما بود با یکدیگر بیگانه شوند و در یکدیگر به چشم سرمایه‌دار، کمونیست، فرصت طلب و امثال آن بنگرند.

همین امر موجب گردیده است که شبها در خانه خود را به روی یکدیگر ببندند و دیگر از آن شب نشینی‌های با صفا و شبچره‌ها و گفت و گوهای دل‌انگیز خبری نباشد و این خود یکی از عوامل دردناک جدایی این انسانهای خوب است.

برخورد با این مسائل تلخ غم‌انگیز و بر باد رفتن آن همه زیبایی و شگوه آنهم در فاصله یک نسل، مرا بر آن داشت تا نهایت تلاش و کوشش خود را به عنوان یک روستائی واقعی بکار برم تا این انسانها را که همگی براساس مدارک و اسنادی که در این کتاب خواهد آمد از یک ریشه و اصل و شاخه و برگ و باریک درخت کهنسالند با هم آلفت و آشتی دهم و با گردآوری گویش، شعر، تاریخ و فرهنگ و آداب و رسوم و رابطه‌های قومی، آنان را با آنچه داشته و دارند آشنا سازم تا دیگر لباس و شعر و لهجه و آداب و رسوم زیبای محلی نه تنها موجب سرافکنندگی و خواری نباشد بلکه با حفظ و گسترش آنها رسوم مقدس پدران خود را که با پاسداری آن قرن‌ها توانسته‌اند از سلطه اجانب و استیلای بیگانگان در امان بمانند زنده کنم و اگر تاکنون نتوانسته‌ام به مردم روستای خود خدمتی کنم؛ امیدوارم با این گام کوچک، بتوانم مهر و ارادتم را به آنان بنمایانم.

*

سپاسگزاری از دوستان دانشمندم جناب آقای سید ابوالقاسم انجوی شیرازی و استاد گرانقدر آقای مهندس صفی اصفیا و آقای ولی الله درودیان و آقای محمدرضا محمدی که از راه مهر و مردمی مسوده این کتاب را خواندند و نکته‌گیری‌ها و راهنمایی‌های سودمند فرمودند بر من فرض است.

همچنین وظیفه خود می‌دانم از دوستان و عزیزانی که در تهیه و تدوین این مجموعه و نیز در گردآوری اشیاء سنتی منطقه، با اینجانب همکاری نموده‌اند سپاسگزاری و حق شناسی کنم. از همه مردان و زنان سالیدیده که با شرم و

شادی بیریا از گذشته‌ها داستانها برای من باز گفته‌اند: از شادروان جناب سرهنگ پاشا که تا آخرین روزهای زندگی با اهل دیار ما فقط به زبان محلی سخن می‌گفت، از آقای حسینعلی جلالی، به خاطر همکاری بی‌شایبه ایشان در جمع‌آوری گویش محلی، از پدر عزیزم آقای حاج حسین جهانگیری که با ارائه اسناد و مدارک تاریخی انگیزه اصلی این پژوهش بوده‌اند، همچنین از آقای منصور جهانگیری و خانم لیلا دانش و آقای میرزا علی مصطفی‌پور و از همه کسانی که بیدریغ با نگارنده همکاری کرده‌اند و نامشان در این کتاب نیامده است سپاسگزار است.

از خوانندگان ارجمند خواهشمند است چنانچه اشتباهی در ضبط کلمات و نقل روایات و دیگر مطالب کتاب دیدند بر من نبخشایند و بدیده عفو و اغماض ننگرند و متذکر شوند تا در چاپ بعد تصحیح و بنام عزیز آنان درج و یادآوری گردد.

علی اصغر جهانگیری

بنام خدا

«مقدمه چاپ دوم کتاب کندلوس»

انتشار کتاب کندلوس در بهار ۱۳۶۷ با موجی از واکنشهای مثبت و منفی روبرو گردید. کلیه جوامع ادبی و فرهنگی با توجه به گردآوری گویش در کتاب کندلوس و از طرفی آشنائی با منطقه تازه و ناشناخته استقبال فراوانی از کتاب کندلوس نمودند بنحوی که در مدت زمان کوتاهی نایاب و به چند برابر قیمت رسید.

همزمان با این توجه و استقبال پاره‌ای از جوانان کم تجربه نیز بدلیل اینکه در قسمت لغت نامه لغات زشت و رکیک مطرح شده و ممکن است زنهای دهکده از مطالعه آن شرمسار شوند، دست به شکایت، اعتراض و واکنشهای شدید دیگر زدند. اگر چه با تشکیل جلسه‌ای با حضور جوانان اندیشمند و با

تقوی موضوع حل و فصل شد و اثبات شد که در تمام لغت نامه‌ها باید همه لغات بکار گرفته شود و یا روشن گردید که جز تجلیل و بزرگداشت از مردم زحمتکش و رنج‌دیده این دیار هدف دیگری در کار نیست، قضیه آرام گرفت. آنچه در این کشمکش‌ها موجب خوشحالی بیش از اندازه من بود، اینکه کندلوس تنها روستای ایران است که شبها بجای حرفهای بی ارزش و غیبت کردن بحث و نقد کتاب جریان دارد و این امر موجب شکوفائی و تعالی اندیشه مردم این سامان خواهد شد که شد.

پس از کتاب کندلوس ۱۳ جلد کتب گوناگون منتشر گردید که خوشبختانه همه مورد توجه و استقبال واقع شد و این حرکت فرهنگی در کنار بازسازی ملودیهای موسیقی و تهیه بروشور و کاتالوگهای گوناگون همچنان ادامه دارد.

در کتاب کندلوس غلطهای زیادی وجود دارد که بدلیل مشغله بسیار زیاد و تقاضای روزافزون مردمی که با کندلوس و آوازه آن آشنا میشوند فرصت اصلاح و بازنگری را بمن نداده و ناچارم ساخته که به همان سبک و سیاق قبلی در حالیکه مایل بودم اصلاحاتی در آن انجام گیرد مجدداً به چاپ برسانم. تنها لازم میدانم اکنون که ۶ سال از چاپ نسخه اول کندلوس میگذرد و در آن روزگار در صفحه ۲۹۰ کتاب قاب عکس با علامت سوال از آینده این دوره چاپ نمودم، موارد زیر را باطلاع خوانندگان عزیز برسانم. در میان شایعات، اتهامات و ناباوریه‌ها موزه کندلوس برپاشد با این امید که سر آغازی باشد برای عمران و آبادی این روستای محروم و امروز:

۱- کلیه روستاهای بخش کوهستان کجور مازندران از نعمت برق شبکه سراسری برخوردارند.

۲- سیستم مخابرات با کد بین المللی ساخته و راه اندازی گردید.

۳- مدرسه راهنمایی کندلوس با موفقیت به کار آموزش خود ادامه میدهد.

۴- مجوز احداث دبیرستان در دست اقدام است.

۵- پارک و رستوران بین المللی کندلوس فعالانه در خدمت توریست و مسافری محترم فعالیت مینماید.

۶- کارخانه گیاه خشک کنی و بسته بندی کندلوس با تعداد ۲۴۰ نفر پرسنل که اکثراً استخدام رسمی و بیمه هستند، در مزارع و کارخانه مشغول تولید و صادرات به کشورهای مختلف دنیا هستند.

۷- صندوق پستی فعال است.

۸- ویلاهای زیبا و مدرن اهالی کندلوس یکی پس از دیگری خودنمایی میکند.

۹- موسسه خیریه کندلوس کلیه کارهای فرهنگی، بهداشتی و خدماتی را پیگیری نموده و در این تلاش است که با جذب خدمات شهری و اجتماعی همچنان در حفظ آداب و رسوم و سنتها و باورها پافشاری کند تا شاید ضمن جلوگیری از هجوم شهرنشینی بیرویه و اشغال اراضی و کشتزارها توسط افراد فاقد صلاحیت در بالا بردن و شناساندن ارزشهای والای مردم این دیار نقش خود را به نحوی شایسته ایفا نماید.

۱۰- دکل تلویزیون تصاویر تلویزیون را به خانه‌ها آورده است.

۱۱- نانوائی، قصابی، آرایشگاه و فروشگاه دهکده فعالانه به کار مشغول‌اند.

موجب مباهات است که از میان فقر و بیسوادی و بیکاری و بیماری و همه محرومیتها که شاید فقط برای پاره‌ای از مردم جنبه بیلاق و خوشگذرانی و استراحت در دهکده آن هم با برخورداری از خدمات و بردگی انسانهای فقیر و دردمند را به دنبال داشت، امروزه با برخورداری از زمینه‌های اشتغالی، بهداشتی و فرهنگی با سرعتی باور نکردنی بسمتی میرود که با کمبود شدید کارگر در مزارع روبروست و با آنکه کلیه روستاهای مجاور نیز همه روزه در

کندلوس به کار و سازندگی مشغولند ولی همچنان با کمبود نیروی انسانی راه آبدی و سازندگی را پیش گرفته است . امید است مردم این دیار با شناختی که از فرهنگ و تمدن و آداب و رسوم خود دارند مانند اکثر روستاهای کشور سوئیس ضمن برخورداری از کلیه امکانات شهری و امروزه دنیا، در حفظ آداب و رسوم و تمدن و لباس و باورهای خود پافشاری نمایند تا نمونه و الگویی برای سایر نقاط کشور عزیزمان ایران باشند.

به عکسهای انتهای کتاب مراجعه شود.

مجموعه فرهنگی کندلوس

آن موزه کوچک و مجموعه فرهنگی روستایی که فرزند عشق دیرین و تمامی کودکی و نوجوانی من برای بر کشیدن کندلوس نمونه از روستاهای خاک سرسبز و زرخیز ایران بود که گنجینه های کهن تاریخی و اسناد گویایی از سرگذشت مردم پرمهر و با صفای نیاکان ما را در برداشت سر انجام با من بالید و گسترش راستین آن در سال ۱۳۵۹ شمسی آغاز و بنای آنرا پس از هشت سال در سال ۱۳۶۷ شمسی به پایان بردم و انصاف باید داد در این مدت از لطف خداوند همت و بزرگواری و تلاش و کوشش بی دریغ هنرمندان گمنام و یاری و یاوری و ایثار مردم مهربان و صادق دهکده کندلوس برخوردار بودم. روشن است مجموعه فرهنگی کندلوس که باهدف معرفی و اشاعه هنر و فرهنگ اصیل و پربار روستاهای ایران زمین و باز شناختن هر چه بیشتر ارزش های فرهنگی و هنری خطه سرسبز و پربار مازندران بر پا گردیده، در مقام مقایسه با دیگر موزه های سترک و نام دار جهان از دیدگاه شکوه و عظمت، از چشمگیری سزاواری برخوردار نیست و چنین انتظاری از آن خام طمعی است، ولی شاید بتوان آنرا مجموعه مردم شناسی در ایران شمرد که بیشترین سهم را در گردآوری اشیاء و یادگارهای دیرین و سنتی مردم ساده دل و روستایی به خویش ویژه کرده و مورد توجه شایان بازدیدکنندگان قرار گرفته است .

روستای من کندلوس

این مجموعه، ره‌آورد سالها هم‌مُحبتی با مردم مهربان سرزمین سرسبز مازندران است که من نیز خود پروردهٔ دشت و کوهساران آن دیارم و هر چه دارم از مردم آن دیار دارم. این مجموعه از شادیهای مردمی گفت و گو دارد که در راه دوستی سراز پای نشناختند و تنِ خاکی را پُلِ پیروزی دوستان ساختند و با دوست پیمان بستند و تا پای جان بر سر پیمان نشستند و از لولهٔ هراس انگیز دشمنان برخود نلرزیدند.

این مجموعه از رنج مردمی حکایت می‌کند که با همهٔ توانائی و دلاوری با تهیدستی زیستند و با دستهای پینه‌بسته و صورتهای آفتاب سوخته دردها کشیدند و درمان ندیدند.

من به فرخندگی زندگی و روانِ مهربانِ مردم پُر حکایت ولایت خود عشق ورزیدم و همهٔ فرصت‌های دوست داشتن خود را بیدریغ نثار آنان کردم و به گردآوری آیین‌ها و آدابشان پرداختم. باشد که فرزندان ما را از این گذرگاه، گذری به دیاریدران ما باشد و باشد که آیندگان ما این کتاب را بخوانند و بدانند که نیاگان آرزومند ما به برگزاری کدامین آیین دل‌انگیز، دست‌افشانی و پای‌کوبی می‌کردند و با کدامین باورها، شبِ تاریکِ زندگی را به صبح روشن می‌آوردند و این کتاب، گزارشِ گوشه‌ای از زندگی اجتماعی مردمی از این آب و خاک است. شاید گمان برده شود که آنچه در این مجموعه آمده، بر آنچه در دیگر روستاهای ایران می‌گذرد امتیازی دارد و مثلاً بهمین دلیل جلب نظر نویسنده را کرده است. البته چنین نیست. روستای زادگاه من مانند هزاران دهکدهٔ دیگر این کشور است که زمینش را با خیش شخم می‌زنند و بر سر تقسیم آتش همیشه دعواست و مردمش بندرت بر سر مسئله‌ای تفاهم دارند. پرداختن به این ده فقط

در این مجموعه دست‌آوردهای ارزشمند هنر و فرهنگ روستایی، کتب خطی، اسناد بی‌مانند تاریخی منطقه کجور مازندران در راستای شناخت فرهنگ و تاریخ کهن آن گردآوری شده و شامل بخشهای زیر است:

- ۱- بخش اسناد تاریخی
- ۲- بخش کتب خطی و اسناد تذهیب شده
- ۳- بخش ابزار زیستی مانند قفل، قیچی و چپق و نظایر آن
- ۴- بخش بافته‌ها و پوشاک
- ۵- بخش زیور آلات
- ۶- بخش نقاشیهای سنتی و قهوه‌خانه‌ای که اکنون در دیدگاه ماست



به سبب علایقی بوده است که موجب وابستگی مادی و معنوی نویسنده را فراهم آورده است. باری، روستاها همواره گنجینه‌هایی برای ضبط و حفظ میراث‌های فرهنگی این مرز و بوم بوده‌اند زیرا اکثر دهکده‌ها به سبب دور افتادگی و بر کناری از شاهراهها ازتهاجم فاتحان و غارتگران در امان مانده‌اند و مانند شهرها مورد حمله و هجوم مستقیم بیگانگان نبوده‌اند و از این رو، موجب تداوم فرهنگ و قومیت این سرزمین مقدس گردیده‌اند.

وجود پیوند عمیق روستاها با فرهنگ و تمدن گذشته این آب و خاک، موجب گردیده تا بزرگترین و بلندآوازه‌ترین چهره‌های علمی، سیاسی و فرهنگی این کشور طی قرن‌ها از روستاها برخیزند و بر تارک تاریخ وطن مقدس ما، چون ستارگانی تابناک نورافشانی کنند.

کندلوس در دامنه‌های سرسبز و خرم البرز در منطقه کجور مازندران قرار دارد شاهد تمدنهای گوناگونی در ادوار مختلف تاریخ بوده و نشانه‌هایی از تمدن قبل از میلاد - تمدن ایران قبل از اسلام و تمدن ایران بعد از اسلام را در سینه خود نهان کرده است.

زمین کندلوس را مانند هزاران دهکده دیگر این کشور باخیش شخم می‌زنند و زن و مردش برای تأمین سوخت زمستان هر روزه به جنگل می‌روند و حمامشان هنوز از سنگ و ساروج و دارای خزینه است. مردم کندلوس خانه‌هایشان گلی ولی چشمه‌هایشان گوارا تهیدست ولی مهربان و میهمان‌نواز سوخته از آفتاب و رنج کشیده از زمانه ولی واقعی و بردبارند. هنوزبانگ خروس و پرندگان رنگ دهنده روزشان و زوزه شغال و صدای رودخانه زمزمه خواب شبانگاهشان است.

مردم دهکده همچنان پاکدل و مهربانند. هنوز وابستگی‌های قومی برایشان با ارزش و گرانبهاست.

اگرچه امروزه آن حال و هوای روستائی جای خود را به زندگی شهری داده و نسل جدید را کاملاً بیگانه با فرهنگ دیرینه خود کرده ولی افراد سالخورده دهکده همچنان در حفظ آداب و رسوم خود پافشاری می‌کنند.



انگیزه بر پایی مجموعه فرهنگی کندلوس

آری من به زادگاهم کندلوس از آن هنگام که با پیرامون خود آشناشدم عشق می‌ورزیدم، به سرزمین پر برکتش، به آبهای صاف و گوآرای چشمه سارانش، به سبزینه‌های درختان و جنگلهایش، به طبیعت دلاویز و هوای جانبخشش، به نوای نغمه هزارانش و آنچه باین دیار پربار بستگی داشت و در ساختار اندیشه و دنیای درونم عشق آفرینی میکرد و من عاشق را به رویاهامی برد.

کودکی من در این دیار و رویاهای شنیدنی و دیدنی آن سپری شد و به نوجوانی رسیدم. در آن زمان آرزو داشتم همگان چون من به کندلوس عشق بورزند و به بازماندهای تاریخی و سفالینه‌ها و وسایل سنتی و آنچه وابسته به آنست آشناشوند، دریغ آمدم این همه عظمت زیبایی و معصومیت در بوته‌های فراموشی بازماند.

مازندران

مازندران اصلاً به مؤزندرون معروف بوده زیرا مؤز نام کوهی بوده در حدود گیلان که تا تالار قصران امتداد داشته و چون این سرزمین در درون کوه مؤز واقع بوده به این نام شهرت یافته است. در کتاب پهلوی دینکرت چنین آمده است که دیوان مازندران موجوداتی شگفت‌انگیز و سترگ‌پیکر هستند که در غار سکونت دارند و از فرط بلند بالایی و تنومندی آب دریا تا میان سینه ایشان است.

به عقیده دارمستتر (زنداوستا جلد ۲ صفحه ۳۷۳) صورت اصلی اصطلاح مازندران مزن‌تر بوده که بعدها مازندران شده است و آن به معنی به سوی و جانب مازن است مانند شوستر بمعنی به سوی شوش.

مازندران در آغاز جایگاه دیوان مزنی (یا بومیان اصلی) بوده و به ظاهر خود مازندرانیان در آنجا بیگانه به شمار می‌رفته‌اند.

به روایتی به سبب آنکه ماز نام کوهی است که از گیلان تا به لار و تهران و جاجرم امتداد دارد و به قول بعضی آنست که مازیار که از تبار سوخرانیان بود فرمود تا از جاجرم تا به جیلان دیوار ساختند و آن دیوار را ماز می‌خواندند و درون آن را مازندرون می‌گفتند.

مازندران بین ساحل جنوبی بحر خزر و سلسله جبال البرز واقع است، در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۴۵ درجه تا ۳۷ درجه و طول جغرافیایی ۵۰ درجه و ۴۰ دقیقه و ۳۰ ثانیه تا ۵۴ درجه و ۳۰ دقیقه.

مازندران به سیزده ناحیه تقسیم شده است که عبارتند از

۱ - مؤز MUZ نه فقط نام کوهی خاص است که به معنی عام «کوه» نیز بکار رفته است. چنانکه «سومام مؤز» که یکی از بلندترین قله‌های البرز است و از رامسر می‌توان آنرا دید، به معنی کوه سومام است.

بیاد می‌آورم به انگیزه چنان عشق و آرزویی بود که در آغاز، دست افزارها و وسایل سنتی و لباس‌های مادر به در و دیوار پستوی تاریک و نمور خانه آویختم و معصوم‌ترین و گمنام‌ترین موزه‌های روستایی را پدید آوردم: این گام نخستین بود از آن پس تا هنوز حتی گاهی که برای تحصیل در خارج از ایران بسر بردم این عشق در من زبانه کشید و همچنان میکشد. سالها با ارادت و اخلاص، از جان و دل مایه گذاشتم و با توانی نستوه، دشواریها، نارواییها، دشمنی‌ها، و غمها را در راه رسیدن به این آرزوها بر جان خریدم و از پایداری و ایثار بازماندم تا سرانجام آن موزه معصوم و گمنام، با من و عشق و کوشش و پویش من بالید و بالید و بصورت یک مجموعه فرهنگی ارزنده روستایی در آمد، اکنون نیز لحظه‌یی اندیشه ام از تلاش برای کمال بخشیدن به آن آرام نیست، آری اگر عشق صادقانه و بی ریا باشد چه شورها که نمی‌آفریند.

اکنون این مجموعه که جای جای آن نشانی از عشق و برگی از دفتر خاطرات کودکی و نوجوانی و جوانی منست از آن مردم پاکزاد ایران است و هر گوشه در خاموشی و سکوت راز و رمزهای دیرین را با هزار زبان برای بینندگان بازگو میکند.

تنکابن، کلارستاق، کجور، نور، آمل، بارفروش (بابل)، مشهدسر (بابلس)، ساری، فرح‌آباد (اشرف)، شاهی (یا قائم شهر)، لاریجان، سوادکوه و هزار جریب که در اینجا فقط به ذکر کجور اکتفا خواهیم کرد.

با توجه به موارد ذکر شده، در مبحث نژاد و ریشه مردم کجور در این زمینه به تفصیل سخن خواهد رفت. به گمان نویسنده دلیل پیدایی افسانه دیودر مازندران می‌تواند مربوط به پیدایی انسانهای نئاندرتال (انسانهای فکور) باشد که در این منطقه / ۵۰,۰۰۰ سال قبل از میلاد به وقوع پیوسته است. و چون این موجودات بنا به روایت‌های کهن با انسانهای فلات ایران متفاوت و دارای خصوصیات ویژه‌ای بوده‌اند به آنها لقب «دیو» داده‌اند. ضمناً مناطق و نواحی نور، کجور، کلارستاق، طالقان و تنکابن را در گذشته رویان می‌گفتند که به ذکر آن نیز خواهیم پرداخت.

نام و نشان کهن فرمانروایان مازندران را از دوره اردشیر بابکان باید جست و جو کرد. پیش از آن آشکار نیست که حکومت مازندران و دیلم چگونه و در دست چه کسانی بود. ولی آنچه مسلم است (دیوها) بر این نواحی حکومت می‌کردند و به استناد نوشته‌های تاریخی پس از دیوها گشنسف شاه هم‌دوره اردشیر بابکان و خاندانش روزگاری بر مازندران و گیلان و رویان حکومت داشتند. (افسانه هفت خوان رستم و دیوسفید) * که شاهکار شاعر توانای ایران فردوسی است بر اثر ملاقات فردوسی با یکی از معروف‌ترین حکمرانان آل باوند اسپهبد شهریار مایه گرفته است که ملاقات این دو را نظامی عروضی به تفصیل نوشته است که به اختصار به نقل آن می‌پردازیم:

چون فردوسی از غزنین گریخت و به طوس رفت و از آنجا به رستم‌دار و طالقان شتافت و با اسپهبد شهریار در مزن ملاقات داشت (مزن همان مرزن آباد کنونی است). بدین ترتیب در می‌یابیم که فردوسی خود به مازندران سفر کرده است. بی‌تردید هفت خوان رستم نیز از این سفر که در رستم‌دار (مازندران غربی) رخ داده مایه گرفته است.

* رستم و سهراب از افسانه‌های کهن بشر است که به سبب دل‌بستگی و تعلق خاطر به مسائل قهرمانی و حماسی در مناطق زیادی رستم را از آن خود می‌دانند و در اکثر نقاط ایران برآند که رستم به آن دیار رفته است.

در جای دیگر فردوسی می‌گوید رستم با تهمینه مادر سهراب در سمنگان آشنا شده است که اکنون سمنگان روستایی است آباد در اطراف چالوس (بین مجید آباد و پالوژده). ظهیرالدین مرعشی چنین می‌نویسد که رستم قهرمان افسانه‌ای شاهنامه در دهی نزدیک مرزن‌آباد یا مزن‌آباد کنونی (سمنگان) به تهمینه دل بسته و با او زناشویی کرده است و یانبرد شوم رستم و فرزندش سهراب در لیکش LIKES از توابع کینس KINES (رویان) اتفاق افتاده است که امروزه به صورت علفزاری در این دهکده وجود دارد و فردوسی داستان رستم و سهراب را به آن صورت که در شاهنامه می‌خوانیم در تخیل و اندیشه‌ی والای خود پرورانده است.

پس از گشنسف شاه و اعقابش، کیوسی به حکومت مازندران رسید و پس از آنکه به دست برادرش انوشیروان کشته شد فرمانروایی این نواحی به ترتیب به باوندیان - گاوبارگان - قارونیان سپرده شد که نسبتشان را به کاوه آهنگر می‌رسانده‌اند و مازیار سردار معروف مازندران از این دودمان است.

پس از گشته شدن یزدگرد سوم پادشاه ساسانی، سالیانی دراز، فرمانروایی بر مازندران حکومت کردند و هرگز به حکومت خلفا گردن ننهاندند. در سراسر خطه مازندران و دیلمان تا قرنهای متمادی تمدن ایران و آیین زرتشت همچنان برقرار و پایدار بود تا آنکه در سال ۷۶۱ میلادی و در زمان فرمانروایی اسپهبد خورشید (فرشواز مرزبان) پای تازیان، به نیرنگ، به مازندران رسید.

نکته جالب توجه اینکه اسماعیلیه نیز بر این دیار فرمانروایی داشتند و قدرت آنان پیش از حمله مغول به اوج خود رسیده بود. سه قلعه دزبن، دژک، دختر قلعه در کلارستاق نیز متعلق به این فرقه بود و هلاکوخان مغول از راه هزارچم بر آنان حمله آورد ولی نتوانست آنان را بکلی تارومار کند. از قرائن پیداست که بازماندگان اسماعیلیه با حکومت ملک کیومرث و خاندانش الفتی داشته‌اند. وجود شاخ گوزن در امامزاده‌های اکثر روستاهای کجور نشان و علامت فرقه اسماعیلیه است که چگونگی راه یافتن آن به امامزاده‌ها و یا بطور کلی رابطه این امامزاده‌ها با فرقه مزبور را در پرده‌ای از ابهام نگاهداشته است که چون در حوصله این دفتر نیست از ادامه سخن خودداری می‌گردد.

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود

با مدعی نزاع و محاکا چه حاجتست ؟

هنر تجلی دقایق اندیشه ها و لطایف روحی و عاطفی آدمی است . دست مایه هنر چیست ؟ عشق ، عشق است که مدار آفرینش است ، عشق است که آدمی و پری را به طفیل میگیرد و با جذب معجز آفرین خویش راه هنرمندان را می زند، آرزوها را پرواز می دهد و هنر را می آفریند.

هنرمند کسی است که از طبیعت و آنچه پیرامون اوست تأثیر می پذیرد و این تأثیر را با تخیل و آرزوهای خود ، چنانکه دلخواه و پستداوست می آمیزد و شکل می بخشد. پس اگر گفته شود هنر فرزندعاطفه و تخیل است و انسان از زمان بوجود آمدن هنرمند بوده، پذیرش آن دشوار نیست زیرا حکومت خیال همواره بر حکومت عقل و تجربه مقدم بوده است .

هنر ایران زمین به دیرینگی تاریخ کهن آنست ، و آنچه از نیاکان ، در جای جای این کشور پهناور و پر افتخار و ژرفای سرزمین نام آور آن باقی مانده، آدمی را به شیوه اندیشه ذوق ، تمدن و فرهنگ ایران زمین رهنمون میشود.

آثار بازیافته از عهد باستان در تخت جمشید، تپه حسنلو، شوش ، سیلک ، نسا... همه و همه ساخته و پرداخته دست اندیشه و ذوق گذشتگان ما هستند و پشتوانه ارزنده و مستند تاریخ چندین هزار ساله ایران .

بخش شمالی ایران و دیار کجور و توابع آن نیز از گنجینه های هنری بسیاری برخوردار است به گونه ای از تاریخ روزگار دیرین و فراز و نشیب های آن و ذوق و اندیشه مردمانی که در این دیار می زیستند با بیننده سخن میگوید و به ویژه گوشه ای از هنر زمان اشکانیان و ایران پس از اسلام را باز مینماید.

این دفتر که سخنی است مصور از مجموعه فرهنگی کندلوس در دیار کجور میتواند گواهی راستین بر این گفتار باشد.

ریشه و نژاد بومیان مازنداران

مقدمه

سواحل جنوبی دریای خزر از نظر جغرافیایی ارتباطی به قاره آسیا و یا خاورمیانه ندارد بلکه دنباله جنوبی منطقه او را زیاتیک شمالی یعنی اروپای آسیایی است. این بخش که خود شامل گیلان و مازندران و گرگان است برخلاف فلات ایران که به ظاهر مکان زندگی انسانهای دوره آئولیتیک علیا یا پارینه سنگی بوده، نیست، بلکه برابر اسنادی که بدست آمده از نظر زمین شناسی و تکامل در مناطق مشابه، مانند جنوب فرانسه، ایتالیا، شبه جزیره کریسه، کرانه های فلسطین و اسپانیا، بایستی مکان زیست انسانهای نئاندرتال بوده باشد. به عبارت ساده تر، مردم مازندران از نژاد آریا یا از سایر نژادهایی که در فلات ایران می زیسته اند نبوده و در ۵۰/۰۰۰ سال قبل از میلاد؛ زمانی که در فلات ایران زندگی انسانها به صورت دیگر ادامه داشته است؛ در پاره ای از نقاط دنیا که ذکر آن پیش از این گذشت، انسانهایی می زیسته اند که از نظر تکامل برتریهایی بر مردم فلات ایران داشته اند و آن ابزار سازی، غارنشینی و فکور بودن آنان می باشد، که به انسانهای نئاندرتال (انسانهای فکور) معروف گشته اند. از طرفی، جنوب سواحل بحر خزر، جزو قاره آسیا یا خاورمیانه نبوده و به قاره اروپا تعلق دارد که خود این مسئله نیز قابل بحث و بررسی و مطالعه است. در نقشه پیوست که متعلق به ۵۰/۰۰۰ سال قبل از میلاد است محل پیدایی انسانهای فکور را در جهان می بینید. این نقاط با علامت ضربدر (x) و به نسبت تراکم پیدایی این انسانها مشخص گردیده است.

از طرفی، این نقشه، اتصال دریای خزر را به دریای سیاه به خوبی نشان می دهد و جالبتر اینکه کلیه نقاطی که محل پیدایی و ظهور این موجودات بوده

است اکثراً در سواحل دریاهاست. در ادامه این بحث در مورد تشابه ظاهری، فرهنگی و قومی کلیه این انسانها که در روی نقشه مشخص گردیده است، بحث و بررسی خواهیم کرد. در اینجا آوردن مثالهای تاریخی که اثبات این امر را آسان کند ضروری می‌نماید:

۱ — در کتاب بُندهشن BONDAHEŠN که از کتابهای معروف زبان پهلوی است که از دوره ساسانیان باقی مانده و درباره تاریخ آفرینش جهان و بشر نخستین نوشته شده، آمده است که مازندرانیان از پدران بوجود آمده‌اند که با نیاگان ایرانیان و تازیان، هیچگونه پیوندی نداشته‌اند.

۲ — در کتیبه‌ای که از داریوش بجای مانده است وی کلیه مناطق و ولایات تحت فرمانفرمایی خود را به تفصیل ذکر کرده ولی نامی از مازندران در آن دیده نمی‌شود.

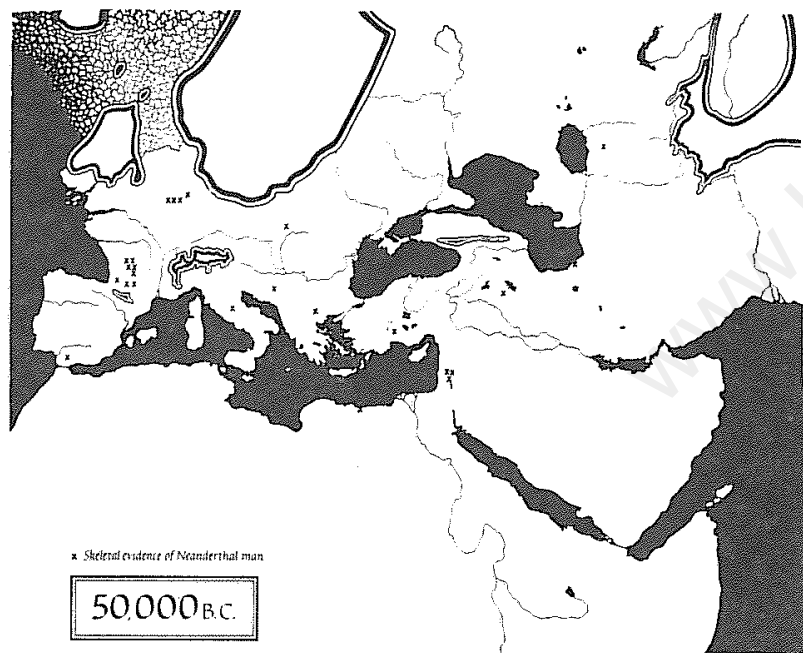
۳ — نظر به اینکه موجوداتی که در سواحل جنوبی خزر پیدا شدند از نظر قدرت تفکر و سازندگی نسبت به انسانهای فلات ایران برتری‌هایی داشته‌اند و کاملاً سفید پوست نیز بوده‌اند به آنان لقب دیویا دیوسفید داده شده است اگر چه این لقب به سبب قدرت و توان خاص این موجودات داده شده است اما به مرور زمان به صورت افسانه در آمد و از لقب دیویا اضافه کردن شاخ و دمی، هیولایی ساخته شد و اگر رستم برای دیدار یا مبارزه با این موجودات به مازندران رفت، پس از قرن‌ها فردوسی را بر آن داشت تا این افسانه را به صورتی هیبت‌انگیز بنام نبرد رستم و دیوسفید در شاهنامه بیاورد که این خود سندی دیگر از پیدایی این انسانهاست. همانطور که ذکر آن گذشت، رستم در حوالی دهکده کینس در محلی به نام کیکش با سهراب به نبرد پرداخت و رفتن رستم به مازندران حقیقتی اجتناب ناپذیر است.

۲ — بنابه گزارش استاد پور داود در کتاب مزدیستا در کتیبه شوش نام قدیم مازندران پشخوارگر PATAŠYĀRGAR ذکر شده است.

در کتاب بُندهشن مازندران اصلاً مسکن دیوهای مزنی یا مزینی بوده است. مرزن آباد امروزه مرکز مازندران قدیم است که خود مازندرانی‌ها در آنجا بیگانه به شمار می‌رفتند و با افراد بومی مازندران شباهت زیادی نداشتند. فردوسی در شاهنامه، چندین بار اشاره کرده که ایرانیان خواندن و نوشتن را از دیوها آموختند و همیشه سرزمین مازندران را غیر از ایران می‌دانسته است. فردوسی چند بار در کتاب خود از قول تاریخ دانان سیار عهد خود می‌گوید که ساکنان سرزمین‌های مازندران و (کشان) هر دو دیو بودند و این دو سرزمین در بند دیوان افسونگر است. آشکار است که منظور فردوسی ساکنان گیلان و مازندران بوده و اشکبوس را که کشان بوده هم‌تراز دیوسپید و ارژنگ دیو و غیره می‌دانسته است. با اینکه امروزه هزاران سال از دوره نوسنگی می‌گذرد هنوز در بخش‌های کرانه دریای خزر به ویژه در گیلان و مازندران بازمانده یک تمدن نوسنگی دیده می‌شود که رابطه نزدیکی با آغاز تمدن اروپا مخصوصاً جنوب فرانسه دارد. تپه‌های بزرگ خاکی که امروزه در گوشه و کنار دشت مازندران دیده می‌شود به ظاهر بازمانده آبادیها و دیه‌های باستانی و شاید هم نوسنگی بوده که در پاره‌ای موارد مانند میخساز در حدود چهار هزار سال پیش از میلاد بنیاد یافته است.

(اسناد مربوط به این دوران غار کمر بند و غار هوتو در مازندران است که در فصل آخر کتاب صفحات ۳۲۸ الی ۳۴۱ مطالعه خواهید فرمود)

که نتیجه این امر موجب سرریز شدن آب اضافی دریای خزر و آرال به دریای سیاه بوده که موجب گردیده دریای سیاه نیز به صورت مردابی از آب تازه در آید. احتمالاً در آخرین مراحل بسترهای یخی بوده که انسانهای نئاندرتال (فکور) به ظهور رسیدند که از غار برای زندگی و همچنین شکار آگاهی داشته‌اند. اگر چه اطلاعات بسیار ناچیزی از خصوصیات این انسانها در دست است ولی از کشفیات انجام شده چنین استنباط می‌گردد که آنها به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشته‌اند. نقشه پیوست نشان دهنده آخرین دوران یخی و زمانی است که حداکثر وسعت خود را داشته است. در این دوره، دریاها کمترین سطح را داشته؛ صدها متر کمتر و پایین‌تر از سواحل امروزی قرار داشته‌اند و نقاطی که با علامت ضربدر (x) مشخص شده است نقاطی است که نشانه‌هایی از انسانهای نئاندرتال پیدا شده است که این نشانه‌ها یا اسکلت‌ها و استخوانهای این انسانهاست و یا ابزار و وسائل دستی آنها.



مختصری از

زمین‌شناسی - ۵۰۰۰۰ سال قبل از میلاد

در دوران پلی‌استوسن ترم جغرافیای زمین پس از دو میلیون سال دچار نوسانات جزئی شد و از دوره گرم به سرد عبور کرد که این تغییر موجب گردید نقاط مرتفع و نقاط سرد، توسعه یابد. همانطور که سرزمین‌های سبزی امروزه از لایه‌های یخ پوشیده شده است، یکی از لایه‌های یخی، قسمت اعظم اروپای شمالی و همچنین هیمالیا و کوههای آلپ و جنوب اروپا را در چهار مرحله یخی از دوران پلی‌استوسن پوشاند. اگر چه حرکت و رشد بسترهای یخی به دلیل گرمای تابستانها در زمین‌های غیر مرتفع متوقف گردید ولی وضعیت هوا در این مناطق بسیار متغیر بود و به طور کلی درجه حرارت‌های پایین‌تر موجب تبخیر کمتر شد، به نحوی که تمام مردابها وسیعتر و پهن‌تر گردید.

در این مورد دریاچه آرال و دریاچه خزر از موارد مشخص فوق هستند که با جریان ذوب یخ از یک سو و جریان آب رودخانه‌های شمالی روسیه که اکثر آنها نیز از ذوب یخ بوجود می‌آمده‌اند از سوی دیگر روز به روز بزرگتر می‌شده‌اند

کجور (۱)

در سال ۷۴۰ هجری برابر ۱۲۴۰ میلادی، استندار جلال الذوله اسکندر بن زیاد از حاکمان و ملوک، آل پادوسبان شروع به تجدید بنای قلعه و شهر کجور کرد. رویان که کجور هم خوانده می‌شود در موقع تاخت و تاز مغول خراب شده بود و او در سال ۷۴۶ هجری در اطراف آن شهر، بارو کشید و بنای آنرا تجدید کرد.

بلوک کجور از طرف مغرب محدود است به چالوس که آن را از کلارستاق^۲ جدا می‌سازد از مشرق به سولده در نور و از جنوب به بلوک نور و از شمال به دریای خزر. توابع آن از قرار ذیل است: بلده^۳ خورشید (کورشیدرستان)^۴، انگلس^۵، بند پی فیروزکلا^۶، علوی کلا^۷، گیران^۸، کالینج^۹، کچه رستاق^{۱۰}، کلورودپی^{۱۱}، خیرودکنار^{۱۲}، کوهپیر^{۱۳}، پنجک رستاق^{۱۴}، زانوس رستاق^{۱۵}، چلندر^{۱۶}، زندرستاق^{۱۷}، سر بود واشکن^{۱۸}.

سکنه کجور، خواجه‌ونداها و گیلک‌ها هستند. سکنه نواحی تُنکابُن، کلارستاق و کجور که سابقاً جزو رستمدار بودند خود را مازندرانی نمی‌دانند و مازندرانی‌ها نیز آنان را گیلک می‌شمارند. زبان دهکده مانیز به گیلکی معروف است در حالیکه شاید همیشه این سؤال مطرح بوده است که چرا زبان مردم این نقطه که یکی از اصیل‌ترین نقاط مازندران است گیلکی است؟

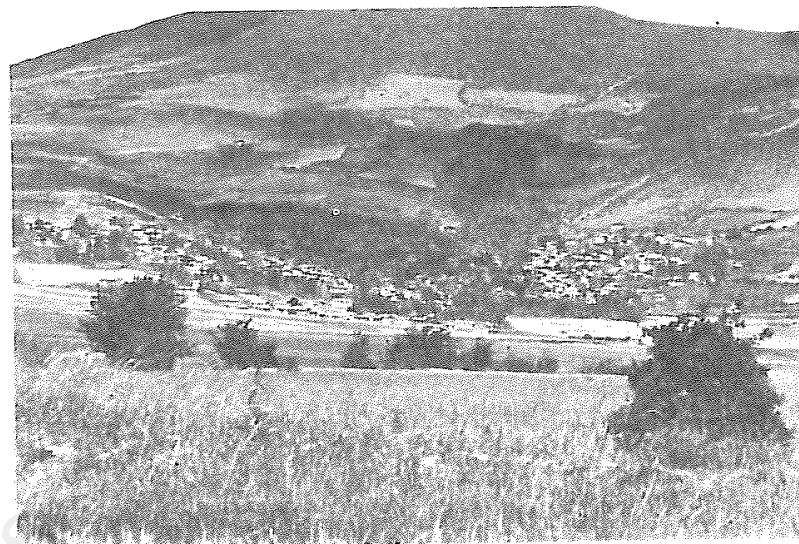
اسامی روستاها و آبادی‌های توابع کجور که ذکر آن گذشت، شاید خالی

از لطف نباشد.

- 1- KOJUR 2- KALĀRESTĀQ 3- BALDE 4- XORSĪD-RASTĀN 5- ANGELS
6- FIRUZ KALĀ 7- ALAVI KALĀ 8- GIRĀN 9- KĀLINJ 10- KAÇERASTĀQ
11- KOLURVADAPY 12- XEYRUDKENĀR 13- KUHPAR 14- PANJAK ROSTĀQ
15- ZĀNUSROSTĀQ 16- ÇALENDAR 17- ZANDRASTĀQ
18- SARBUDVAŠKAN

شبهات زندگی این انسانها

پرفسور گریشمن باستان شناس معروف فرانسوی که چهل سال (۱۳۰۰ — ۱۳۴۰) به مطالعه و بررسی و کار در نقاط مختلف ایران به ویژه در نواحی شمال ایران مشغول بود، پدیده‌های جالب توجه و بی نظیری از دل خاک بیرون آورده است. او در باره عادات و روحیات مردم این سرزمین مطالعه کرده، نتیجه مطالعاتش را در چند جلد آورده است. او می‌گوید ساکنان شمال ایران از نظر تکامل نوعی و ابزار کار شبیه مردم جنوب فرانسه هستند. مثلاً ریشه کردن پیاز و سیر به شیوه شمالی‌ها، استفاده از ظرف گلی مخصوص (نمه کار) برای ساییدن مغز گردو و چیزهای دیگر بجای ظروف سنگی و چوبی، همچنین وجود کویا برای گردآوری خرمن از ویژگی‌هایی هستند که ساکنان شمال ایران را شبیه بومیان فرانسه جلوه می‌دهد و احتمال می‌رود که ساکنان کنونی قسمت‌های جنوبی فرانسه از بازماندگان مهاجران شمال ایران به آن ناحیه باشند. ضمناً جمع‌آوری اعتقادات، خرافات و ضرب‌المثل‌ها در کشورهای فرانسه، جنوب ایتالیا، جزایر کریمه و سایر نقاطی که با ضربدر (x) در نقشه مشخص شده و به خوبی تشابه و نزدیکی و یک ریشه بودن آنها را نشان می‌دهد که به دلیل خارج بودن موضوع از بحث ما، از ذکر آن خودداری می‌کنیم ولی گفتنی است که اندام و چهره ساکنان بومی مازندران (چشم آبی‌ها و بورها و سفید پوستهای واقعی) روحیه و طرز فکر، استفاده از جنگل در تأمین معاش و نقش چوب در زندگی آنان و نوع ابزارهای سنتی کشاورزی به خوبی نشانگر تشابه عمیق این انسانها است. و این تشابه آنقدر که بین مردم شمال ایران و فرانسه یا ایتالیا و غیره وجود دارد با مردم فلات ایران رابطه‌ای ندارد و جالب توجه اینجاست که امروزه مصداق مثالهای فوق‌الذکر را فقط در نقاط یاد شده می‌توان یافت.



الف: بلده و خورشید رستاق.

ب: انگاسی، انگاس، انگیل^۱، بدیع خیل^۲، چمرکوه^۳، ورازان^۴، گنگره^۵، همارخیل^۶، یا هزار خال که ملک کیومرث رستم‌دار نیز در آنجا مدفون است. خواچک^۷، کم چاک^۸، نیئل^۹، پی چلو^{۱۰}، صالحان که در آنجا مقبره سید محمدبن ابراهیم که مردی بسیار شفیق و خداشناس و پرهیزگار بوده واقع است.

مردم رویان که از جور و ستم محمدبن اوس، سردار عرب، به تنگ آمده بودند نزد این سید رفتند و از او خواستند که پیمان اطاعت ایشان را بپذیرد. وی آنان را نزد برادر زن خود حسن بن زید فرستاد و این حسن بن زید بعدها فرمانروای مازندران شد.

مقبره این سید پرهیزگار بنام زیارتگاه آقا سید محمد کیا یا دبیر صالحان مشهور گردیده، ولی اهالی او را سلطان کیمدور (KIMDOR) (شاه نَجَّار) یا شاه ناچر می نامیدند.

1- ANGIL 2- BADI'XEYL 3- ÇEMER-KUH 4- VARÂZÂN 5- GANGAR
6- HAMÂRXEYL 7- XÂÇAK 8- KAMÇÂK 9- NEYTAL 10- PEYÇALU

ج: بندی BAND-E PEY: بندی، نَجَّارده، نصرآباد.

د: چلندر: علی آباد، تازه آباد، امزی ده^۱، اناروار^۲، چلندر، چالک^۳ دزدک^۴، حوض کوتی^۵، ملکآر^۶، سنگسار^۷.

ه: فیروز گُلاعلیا: علوی کلا، علم کلا، عزت، کابولج^۸، لشن کنار^۹، منوچهرکلا، میانک^{۱۰}، میانشهر، مُلاکلا، مندول^{۱۱}، پیمت^{۱۲}، وازک^{۱۳}.

و: گیران: ۱- علی آباد، بینتاسی^۲، ده گیری^۳. (یا دهگیری که گیری واحد مساحت مثل جریب است یعنی ده جریب). حبیب آباد، خواچک^۴، هلیستان^۵، حسن آباد، حسین آباد، خیرسر^۶، کولکسار^۷، کرکردوسر^۸ (کورکورس)، مجید آباد، موسی آباد، نیرنگ، پالوچ ده^۹، سعده^{۱۰}، سنگ تجن^{۱۱}، شریعت آباد، شکری کلا^{۱۲}، تازه آباد.

بد نیست یادآوری کنیم که شهر چالوس فعلی در محله ای بنام دارکلا بنا شده و با شهر قدیمی چالوس که پیش از اسلام وجود داشته و در جنوب شرقی چالوس فعلی بنا شده بوده متفاوت است. ضمناً چالوس یا شالوس نام دختری زیبا و محبوب و مشهور بوده که شهر نام خود را از او گرفته است. به روایتی دیگر هنگامی که مردم کوهستانها به دشت سرازیر می شدند چون به دشت می رسیدند در مقایسه با کوهستان آنرا چاله ای می دیدند به آن چاله اس یا چالس می گفتند که بعدها به چالوس معروف شد^{۱۳}.

1- AMZIDEH 2- ANÂRVÂR 3- ÇÂLAK

4- DEZDAK 5- HÔZKUTI 6- MALEKÂR 7- SANGSARÂ 8- KÂBULEJ

9- LAŞENKENÂR 10- MIYÂNAK 11- MÂNDOL 12- PEYMAT 13- VÂZAK

1- GIRÂN 2- BINTÂSI 3- DAHGIRI 4- XÂÇAK 5- HALISTÂN

6- XIRÊ-SAR 7- KULAK-SARÂ 8- KARKERODSAR 9- PÂLUÇ DEH

10- S.V.DH 11- SANGTAJAN 12- ŞOKRI KALÂ

۱۳ - جغرافیای چالوس - جواد نوشین.

م: زانوس رستاق: آستانکرد ۲۵، دونگسی ۲۵، (دو انگشتی یا دنگاسی) لته پشت ۲۷، گیل کالا ۲۸، کندلوس یا میخساز و ملاکلا، خوشل ۲۹، کینج ۳۰، کیاکلا، کوش ۳۱، لکتور ۳۲، یا لکتور LAKTUR لرگان ۳۳، لزورمینگ ۳۴، ملا، نعل ۳۵، نیچکو ۳۶، یا نیشکو NIŠKU پیده ۳۷، ساس ۳۸ (منسوب به ساسان) ستوک ۳۹ سی تک SITEK، اطاق سرا:

ن: زندرستاق: اسامی ذیل هم در نقشه مورگان دیده می شود: امیرآباد، مزن آباد ۴۰، گلندرود ۴۱، کرت کالا ۴۲، لیکش، پابین سرا، سروی ۴۳، سیاه سنگر، ولمه ۴۴.

از میان روستاهای فوق باهم به کندلوس که از توابع زانوس رستاق است سر می زنیم تا با زندگی و غم و شادی و کار و بار مردم آنجا و گذشته و فرهنگ این قوم از نزدیک آشنا شویم.

25- ĀSTĀN KARUD 26- DONGASI 27- LATĒ POŠT 28- GIL KALĀ
29- XUŠĀL 30- KINJ 31- KOŠ 32- LAKTAR 33- LARGAN
34- LAZURMING 35- NA'L 36- NICKU 37- PEYDEH 38- SĀS 39- SITOK
40- MAZAN ĀBĀD 41- GALANDĒRUD 42- KART KALĀ 43- SARVI
44- VALME



تصویری از کوره تولید ذغال

ز: کچه رستاق: المده ۲، بازیارکلا ۳، بلحکان ۴، بنجکول ۵، فیلمرز ۶، فلزی کالا ۷، حسن آباد، هندومرز، حسین آباد، کچه آباد، کچه رو، نوده ۸، سیاهرود، زرین کالا.

ح: کالج: بون ۱، دانکوه ۱۱، دجج ۱۲، کاسگر ۱۳ محله، کلنگ رود، لزیر ۱۴، نشو ۱۵، پس پرس ۱۶، کلوسر ۱۷، سنگ نو ۱۸، تاجکی ۱۹، ترک ده ۲۰.

ط: کلورودپی: خضرتیزه ۲۱، کهیر ۲۲، نارینج بُن ۲۳، پاشاکلا ۲۴، صلاح الدین کالا، ونوش ۲۵ (سابقاً بنفشه گون نام داشته).

ی: خیرود کنار: آب بندانک ۲۶، اسب سمده ۲۷، درزی کالا، خیرود کنار، لتینگان ۲۸، مارگیرده ۲۹، مروردی ۳۰، سعادت آباد، شب حسن کج (شبخوس کاج ۳۱)، شمع جاران ۳۲، سلطان علی کیایاسلطان (سید علی کیا)

ک: کوهپر: آل دره ۳۳، آویل ۳۴، نامخال ۳۵، بالو ۳۶، چار ۳۷، چورن ۳۸، حیرت ۳۹، کترکلا ۴۰، کوشکک ۴۱، لاشک کنار ۴۲، تیمور ۴۳، ناسنگ ۴۴، سمور ۴۵، ولسپ ۴۶، (یا: دلسپ. DALASP ویسر ۴۷، پول ۴۸، لاشک ۴۹.

ل: پنجک رستاق: بسطام، باندر ۵۰، چتن ۵۱، دشت نظیر ۵۲، فیروزآباد، حسن آباد کیکو ۵۳، منجیر ۵۴، نیرس ۵۵، سما ۵۶.

1- KAČA ROSTĀQ 2- ALAMDEH 3- BAZYĀRKĀLĀ 4- BALHAKĀN 5- BENJEKUL 6- FILMARZ 7- FELEZIKALĀ 8- KAČARU 9- NO DEH 10- BUN 11- DĀNKUH 12- DAJAJ 13- KĀSGAR 14- LAZIR 15- NAŠŌ 16- PESPERS 17- KOI USAR 18- SANGĒNO 19- TĀČKI 20- TORKĒDEH 21- XAZARTIZE 22- KAHIR 23- NĀRINJE BON 24- PĀŠĀ KALĀ 25- VANUŠ 26- ĀB BANDĀNAK 27- ASB SOMDEH 28- LATINGĀN 29- MĀRGIR DEH 30- MURURDI 31- ŠABXOSKĀJ 32- ŠA'MJĀRĀN 33- ĀLDARA 34- AVIL 35- NĀMXĀL 36- BĀLU 37- ČĀR 38- ČURAN 39- HEYRAT 40- KETAR KALĀ 41- KUŠKAK 42- LĀŠAK KENĀR 43- NIMVAR 44- NĀSANG 45- SUMUR 46- VALASP 47- VEYSAR 48- PUL 49- LĀŠAK 50- BĀNDAR 51- CETEN 52- DAŠTNAZIR 53- KIKU 54- MANJIR 55- NIRES 56- SAMĀ

جغرافیای میخساز

الف: محدوده میخساز

میخساز شامل چهار دهکده به نامهای پیده، گیل کلا، میرکلا و کندلوس است که کندلوس و پیده قدیم‌ترین و اصیل‌ترین این مجتمع بوده، دهکده‌های دیگر به شرحی که در زیر خواهد آمد بعداً بوجود آمده‌اند.

۱- پیده: پیده در قسمت شمالی میخساز و در کنار دامنه کوه واقع گردیده است. این دهکده به حق از قدیم‌ترین آبادی‌های این منطقه بوده و بدست پادشاه یا سرداری به نام سیف‌سرخاب که به آنجا پناهنده شده بود بنیان گذاری گردیده است.

۲- گیل کلا:

اولین قومی که به این منطقه مهاجرت کرده‌اند طایفه بکرا بودند که اصالتاً نوری هستند. این افراد با خرید چهل خروار زمین از طایفه بتا در محل خنین^۲ در آنجا اسکان یافتند و به زندگی پرداختند و به روایتی چون خانه‌های آنان توسط مارهای سمی احاطه شده بود از آنجا کوچ کرده، به دامنه لمن کوه^۳ نقل مکان کرده‌اند. در حال حاضر^۴ طایفه به شرح ذیل در گیل کلا زندگی می‌کنند که از نقاط مختلف به این دهکده مهاجرت کرده، مسکن گزیده‌اند:

۱- طایفه بکر از دهکده‌ای واقع در نور آمده‌اند.

۲- طایفه سپل^۱ که ابتدا در خوشل اسکان یافتند و به تدریج به گیل کلا مهاجرت کرده‌اند (نظیر باقری‌ها).

۳- طایفه گیل که اصالتاً از فومن بوده، ابتدا به اسپین^۲ در سواحل مازندران و نزدیکی چالوس مهاجرت کرده، سپس به گیل کلا نقل مکان می‌کنند و زمین‌های دهکده و اراضی زراعتی آن را از طایفه سپل خریداری می‌کنند. این طایفه بعداً نام خانوادگی رضوانی را انتخاب کردند.

۴- طایفه پاشا که موطن اصلی آنها ناسنگ بوده و پس از ویران شدن دهکده ناسنگ - به دلیلی که روشن نیست - به پاشا کلای قشلاق رفته و از آنجا به گیل کلا آمده‌اند.

۵- طایفه شریفی که شاخه‌ای از گیل هستند.

۶- طایفه شاه بیگی که ابتدا در نزدیک خوشل مسکن گزیده، سپس همگی در گیل کلا مستقر گردیدند.

۷- طایفه لر که از لرستان مهاجرت کرده و به این دهکده آمدند

۸- پزویوند PARZIVAND که به صورت ایلی و عشایری زندگی می‌کردند و از طریق منطقه نور به اینجا آمدند.

۹- طایفه خزاعی که خواجه‌وند هستند. *

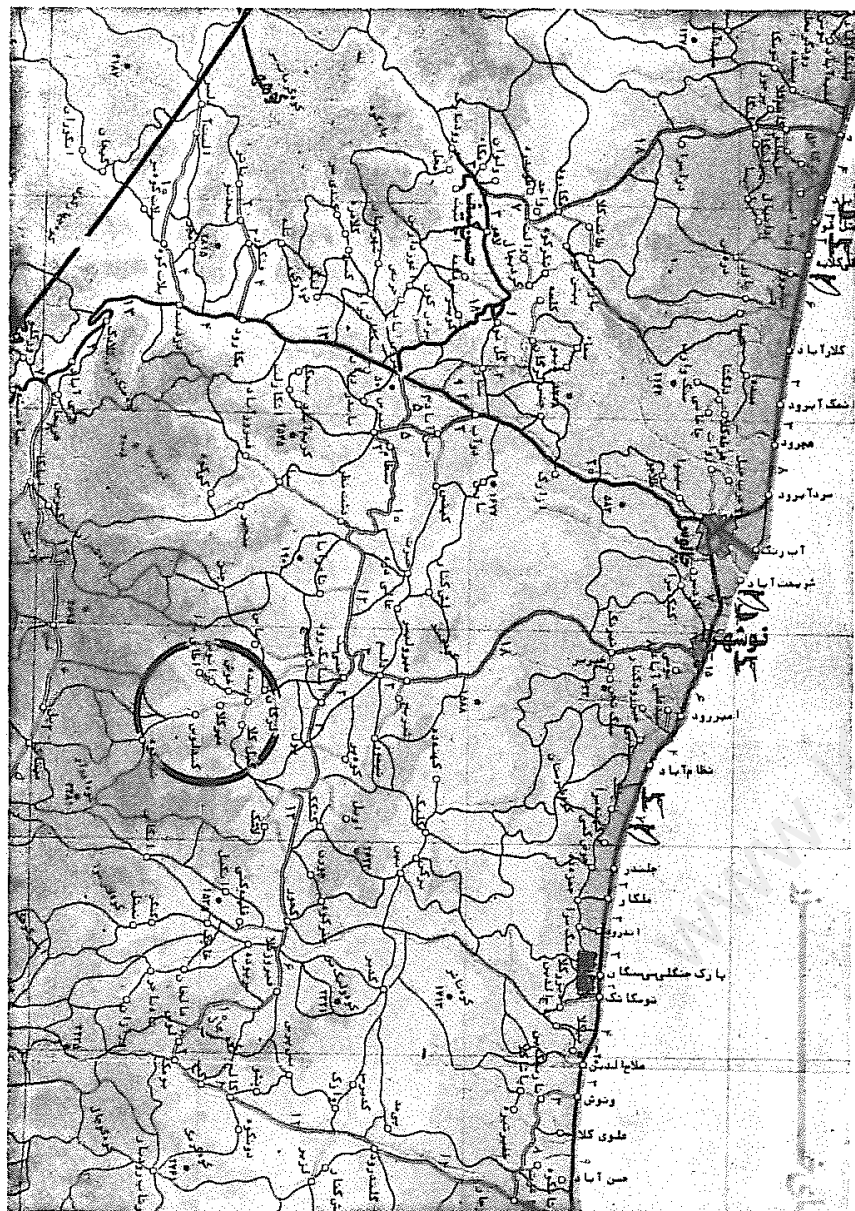
نام خانوادگی باقری - کیا منصور و غیره نیز در میان این طایفه‌ها

وجود دارد.

۳- میرکلا:

دهکده‌ای که در ضلع شرقی کندلوس به وجود آمده و از دهکده‌های نوین^۲ این منطقه است میرکلا نام دارد که ساکنان آنها همگی سید هستند. تاریخ به وجود آمدن این دهکده اگر چه چندان قدمتی ندارد طبق روایات به شرح زیر است:

ه خواجه وندها که به منظور حفظ و حراست مازنداران و سرکوبی یاغیان در دوران سلطنت قاجارها از کرمانشاهان و کردستان به مازندران کوچانیده شدند در اکثر نقاط مازندران از جمله کلاردشت، کجور، پول، PUI و لاشک LĀŠAK اسکان داده شدند



دو نفر از سیدهای محله شاهاندهشت لاریجان (در منطقه هراز آمل) به این منطقه می آیند و ابتدا در گیل کلا ساکن می شوند. یکی از این افراد بنام سید مهدی از طایفه بتا ضلع شرقی رودخانه کندلوس را که قبلاً به صورت باغ بوده می خرد و در آنجا مسکن می کند. این ناحیه امروزه به صورت دهکده ای آباد و پُر جنب و جوش، در کنار رودخانه میخساز خود نمایی می کند.

۴ - کندلوس:

این دهکده که یکی از قدیمی ترین مجتمع های انسانی منطقه به شمار می رود، از شمال به پیده از جنوب به سلسله جبال البرز و از مشرق به میرکلا و از مغرب به درّه زانوس منتهی می شود.

کندلوس شامل محله هایی بنام های: درزی کلا^۱، ملا کلا^۲، جورسری^۳، جیرسری^۴، بنیم سری^۵ و سری دله^۶ تقسیم می شود. کندلوس نیز مهاجرانی دارد که در محله های فوق به شرحی که خواهد آمد ساکن شده، زندگی می کنند.

در اینجا بهتر است از امامزاده ای که در این دهکده بنام فضل وفاضل مدفون است یاد کنیم. این امامزاده بقعه و بارگاهی دارد که هشتاد تا صد سال از تاریخ بنای آن می گذرد و از نکات جالب توجه اینکه در دهکده بیجده نو (بنفشه ده) کلار دشت نیز امامزاده ای موسوم به فضل وفاضل وجود دارد که از روی نقشه جغرافیایی هر دو امامزاده در روی یک خط راست واقع شده اند و نکته جالب تر اینکه در دهکده فشکور نیز امامزاده فضل وفاضل دیگری مدفون است: بنای بقعه امامزاده فضل وفاضل چهارگوش بوده و سقف ایوان آن را کار ظریف نجاری رنگ شده با نیل و لاجورد تشکیل می دهد. سقف ایوان شامل کمانچه های چوبی ظریفی است که روی ستونها قرار دارد و سقف آن از مدل پردی (PARDI) است که آن نیز نقاشی شده است.

- 1- DARZY-KALĀ 2- MELLA-KALĀ 3- JIR SEREY 4- JIR SEREY
5- BENIMSEREY 6- SEREYDELA